

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020829**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# مسلک محقق خراسانی در معانی حروف: یکی بودن معنای اسمی و حرفی

بحث دربارۀ دیدگاه محقق خراسانی در معانی حروف بود. محقق خراسانی[[1]](#footnote-1) فرمودند: معنای اسمی و حرفی، یکی هستند؛ یعنی موضوع­له اسم و حرف و مستعمل­­فیه­شان یکی است و تفاوتشان در کیفیت استعمال است.

نسبت به دیدگاه محقق خراسانی نقض­ها و بحث­هایی مطرح شده بود.

## نقض اول به دیدگاه محقق خراسانی: قرار گرفتن عناوین طریقی در زمرۀ حروف

یکی از نقض­هایی که نسبت به دیدگاه محقق خراسانی مطرح شده بود، نقضی بود که محقق خوئی[[2]](#footnote-2)، به عناوین طریقی مطرح نمودند.

ایشان فرمودند اگر دیدگاه محقق خراسانی صحیح باشد، باید عناوین طریقی را در زمرۀ حروف قرار داد زیرا عناوین طریقی همچون حروف، به عنوان حالت در غیر ملاحظه می­شوند.

### پاسخ نقض اول: موضوعیت داشتن عناوین طریقی برای محمول مذکور در قضیه

در جلسات سابق، در پاسخ به نقض مزبور گفتیم فارق بین عناوین طریقی و غیر طریقی، در خود این عناوین و مستعمل­فیه­شان نیست؛ همچنین فارقشان در نحوۀ تأثیرشان بر حکمی که در کلام بر آن­ها مترتب شده، نیست؛ عناوین خواه طریقی باشند و خواه غیر طریقی، نسبت به آن حکمی که در کلام بر آن­ها مترتب شده، موضوعیت دارند.

تفاوت عناوین طریقی و غیر طریقی در وجود مدلول التزامی و عدم وجود مدلول التزامی است؛ در عناوین طریقی، کلام یک مدلول مطابقی دارد که بیانگر حکم ظاهری است، ولی افزون بر مدلول مطابقی، یک مدلول التزامی نیز وجود دارد که ما را به وجود یک حکم واقعی رهنمون می­سازد که عنوان طریقی مزبور، در آن حکم واقعی، دخالت ندارد بلکه ذوالطریق در آن دخالت دارد. در عناوین طریقی، حکم ظاهری مستفاد از مدلول مطابقی، در راستای تعذیر و تنجیز، همان حکم واقعی­ای جعل شده است که در ورای کلام و به حسب مدلول التزامی مطرح است.

این چکیدۀ پاسخی است که ما در جلسات سابق مطرح کردیم.

آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول پاسخی دارند که با پاسخ ما متفاوت است. ایشان در اشاره به نقض ذکر شده توسط محقق خوئی می­فرمایند:

ففي المحاضرات قد نقض بمثل مرآتيّة التبيّن في الآية الشريفة لحلول الفجر، فليس التبيّن ملحوظاً بذاته وموضوعاً لحرمة الأكل والشرب، وإنّما اُخذ مرآةً وطريقاً إلى طلوع الفجر، فلو كانت ميزة المعنى الحرفيّ أنّه لوحظ آلة لغيره وفانياً فيه، لزم أن يكون معنى التبيّن هنا معنىً حرفيّاً ... . [[3]](#footnote-3)

سپس در ادامه این نقض را نادرست دانسته و می­فرمایند:

إلاّ أنّ هذا البيان أيضاً غريب; فانّ مقصود القائل بفناء المعنى الحرفيّ في المعنى الاسميّ إنّما هو الفناء في باب دلالات الألفاظ على مستوى الدلالة اللغويّة التصوّريّة، لا على مستوى الأهداف، أو على مستوى الدلالات الجدّيّة، أو على مستوى الملاكات. ومن الواضح: أنّ التبيّن في الآية لا يعطي على مستوى الدلالة اللغويّة وعلى مستوى استعمال اللفظ في معناه اللغويّ إلاّ معنى التبيّن، وليس فانياً في معنى طلوع الفجر بمعنى اندكاك هذا في ذاك في عالم التصوّر، إلاّ أنّه كان الهدف من إعطاء مسألة التبيّن كمقياس لترك الأكل والشرب، أو كان الملاك في ذلك أنّ التبيّن يكون دليلاً على طلوع الفجر، أو أنّ المراد الجدّي هو طلوع الفجر. وأين هذا من الفناء المدّعى للمعاني الحرفيّة في المعاني الاسميّة؟![[4]](#footnote-4)

ایشان سه مطلب مختلف مطرح نموده­اند؛ با صرف نظر از اینکه این سه مطلب، به چه معنا هستند، به هر حال با مطلبی که ما مطرح نمودیم، متفاوت­اند.

ما تفاوت عناوین طریقی و غیر طریقی را در این نکته دانستیم که محمول مترتب بر عناوین طریقی، حکم ظاهری است و این حکم ظاهری به دلالت التزامی، ما را به وجود یک حکم واقعی در ورای کلام رهنمون می­سازد که عنوان طریقی مورد نظر، در آن حکم واقعی دخالت ندارد بلکه ذوالطریق در آن دخالت دارد. ولی عناوین غیر طریقی، محمولشان حکم واقعی است و دیگر مدلول التزامی ندارند.

باید دانست مقصود از دلالت التزامی، اعم از دلالت تفهیمی و انفهامی است؛ مدلول التزام به دو گونه تفسیر می­شود:

1. گاهی متکلم قصد تفهیم مدلول التزامی را داشته و عهده­دار افهام آن شده است که ذیل ارادۀ تفهیمی قرار می­گیرد.
2. اما گاهی چنین نیست یعنی خود عرف از محتوای کلام، مطلبی را متوجه می­شود بی­آنکه متکلم قصد افهام آن را داشته باشد؛ درک انفهامیِ عرف لزوماً برخاسته از لفظ نیست بلکه می­تواند از محتوای کلام، مطلبی را درک کند هر چند متکلم در صدد افهامش نباشد؛ علت درک این مطلب، تلازمی است که بین محتوای کلام، و مطلب مستفاد از آن وجود دارد لذا عرف با درک یک طرف، طرف دیگر را نیز درک می­کند.

در ما نحن فیه نیز به دلیل اینکه بین حکم ظاهریِ مترتب بر عناوین طریقی همچون علم و احتمال ، و حکم واقعی­ای که در ورای آن وجود داشته و علم و احتمال در آن دخالتی ندارد، یک نوع ملازمه برقرار است لذا عرف با شناخت حکم ظاهری، به وجود یک حکم واقعی در ورای آن پی می­برد.

## نقض دوم به دیدگاه محقق خراسانی: قرار گرفتن مصادر در زمرۀ حروف

محقق خوئی[[5]](#footnote-5) نقض دیگری را نسبت به دیدگاه محقق خراسانی مطرح نموده­اند.

ایشان می­فرماید اگر دیدگاه محقق خراسانی صحیح باشد می­بایست مصادر را در زمرۀ حروف قرار داد چون تفاوت مصدر و اسم مصدر در آن است که در مصدر، جنبۀ صدور از غیر نهفته است بنابراین مصادر همچون حروف، به عنوان حالت در غیر ملاحظه می­شوند.

### پاسخ نقض دوم: دلالت هیأت مصدر بر معنای حرفی

آقای شهیدی در پاسخ به نقض دوم، مطلبی را مطرح می­کنند که اصل آن از کلام مرحوم شهید صدر گرفته شده است. آقای شهیدی پاسخ مرحوم شهید صدر را با قدری تفاوت در تعبیر ذکر می­کنند و همین نکته سبب شده پاسخ ایشان، با مشکل روبرو شود.

تعبیر آقای شهیدی در پاسخ به اشکال محقق خوئی از این قرار است:

وفیه ان الاختلاف بین المصدر واسم المصدر ناش عن هیئتهما ... .[[6]](#footnote-6)

در خصوص پاسخ آقای شهیدی به این اشکال اشاره کردیم که آیا اسم مصدر نیز هیأت دارد؟ اگر اسم مصدر هیأت دارد به چه شکل آن را تصویر می­کنید؟

در بحوث فی علم الاصول[[7]](#footnote-7)، تنها از مصدر سخن گفته شده است؛ یعنی گفته شده مصدر یک هیأت دارد و یک مادّه دارد؛ مادۀ مصدر دال بر معنای اسمی و هیأتش دالّ بر معنای حرفی است. بنابراین اگر مقصودتان آن است که مادۀ مصدر دالّ بر نسبت صدوریه است، فرمایشتان صحیح نیست چون مادۀ مصدر دالّ بر معنای اسمی است؛ اما اگر مقصودتان آن است که هیأت مصدر، دال بر نسبت صدوریه است، فرمایشتان قابل التزام بوده و نقض دیدگاه محقق خراسانی محسوب نمی­شود چون هیأت نیز از مقولۀ معانی حرفیه به شمار می­رود.

بنابراین در بحوث فی علم الاصول، اساساً از هیأت داشتن یا نداشتن اسم مصدر سخن به میان نیامده است.

اما در مباحث الاصول، آقای حائری علاوه بر مصدر، اسم مصدر را نیز مطرح نموده­ و تصریح می­کنند که اسم مصدر، هیأت مستقل ندارد؛ تعبیر آقای حائری به این شکل است:

وفيه: أنّ المصدر قد وضعت مادّته لمفهوم الحدث، وهيئته للدلالة على كون الحدث حالة في الفاعل أو المفعول، وفرقه عن اسم المصدر هو: أنّ اسم المصدر قد وضع بمادّته لمفهوم الحدث **من دون أن يكون لهيئته وضع مستقلّ** يدلّ على صدوره من الفاعل، أو وقوعه على المفعول وكونه حالة فيه ... .[[8]](#footnote-8)

**شاگرد**: مستفاد از عبارت آقای حائری آن است که اسم مصدر هیأت دارد، اما برای هیأت اسم مصدر وضع مستقلی وجود ندارد.

**استاد**: خیر؛ ایشان می­خواهد بفرماید اسم مصدر یک هیأت خاص ندارد.

**شاکرد**: چگونه می­توان مادۀ بدون هیأت تصویر کرد؟

**استاد**: به عبارت دیگر مجموع هیأت و ماده­اش یک وضع دارند نه اینکه هر کدامشان وضع مستقل داشته باشند. یعنی برای این ماده در یک حالت خاصی معنایی وضع شده است.

این بحثی است که در آینده دنبال خواهیم کرد که آیا مصدر، ترکیب­یافته از مادّه و هیأت است یا خیر؛ در بین نحوی­ها، در این زمینه اختلاف وجود دارد لذا این بحث باید دنبال شود. ممکن است در زبان عربی چنین چیزی قابل قبول باشد اما در زبان­های دیگر ممکن است مطلب به گونه­ای دیگر باشد چون اصل این اشکال، به زبان عربی اختصاص ندارد و در مصادر سائر زبان­ها نیز قابل طرح است لذا باید دید می­توان در مصادر سائر زبان­ها نیز چیزی به عنوان مادّه و هیأت تصویر نمود یا خیر.

آقای شهیدی دو نقض دیگر نیز نسبت به دیدگاه محقق خراسانی مطرح می­کنند که گویا برای خود ایشان است چون آن را از کسی نقل نمی­کنند.

## نقض سوم به دیدگاه محقق خراسانی: مغایرت معنای متفاهم از «مِن» با معنای متفاهم از «ابتداء» در اثر تموّج هوا

اشکال ذکر شده توسط آقای شهیدی به شرح زیر است:

۷- انه بناء علی عدم تبعیة الدلالة الوضعیة للإرادة کما هو مختار صاحب الکفایة "قده" فلو سمع من تموج الهواء او من النائم جملة السیر من البصرة، فلااشکال فی انها تدل علی معنی مغایر لما لو سمع منه "السیر، الابتدا، البصرة" فهذا یدل علی اختلاف المعنیین فی حد ذاتهما، بعد فرض عدم لحاظ المتکلم للمعنی ابدا، فضلا عن کون لحاظه آلیا او استقلالیا.[[9]](#footnote-9)

اصل اشکال، مطلب دیگری است که ایشان به این شکل مطرح نموده است. اشکال اصلی دیدگاه محقق خراسانی آن است که کلامشان بر خلاف وجدان است چون معنایی که از «مِن» درک می­کنیم اندکاکی است ولی معنایی که از «ابتداء» درک می­کنیم استقلالی است و این اندکاکی بودن یا استقلالی بودن، در حاقّ خود معنا نهفته است نه اینکه مربوط به کیفیت لحاظ متکلم در هنگام استعمال بوده باشد. اصل قضیه آن است که وجدان انسان، به وجود فرق بین معنای حرفی و اسمی اذعان می­کند. اما اگر از اشکال اصلی چشم­پوشی نموده و خلاف وجدان بودن این مطلب را نادیده بگیریم به نظر می­رسد اشکال آقای شهیدی، وارد نباشد.

آقای شهیدی در پایان بحث معانی حرفیه اشکالی را مطرح نموده­اند که ما آن را ابتداء مطرح کردیم. آن اشکال عبارت از آن است که اگر معنای «مِن» اندکاکی و غیر مستقل باشد، می­بایست وقتی آن را به تنهایی به کار می­بریم هیچ معنایی به ذهنمان خطور نکند و حال آنکه وجداناً با شنیدن «مِن» معنایی به ذهن ما خطور می­کند خواه طرفین داشته باشد و خواه نداشته باشد.

### پاسخ نقض سوم: تداعی استعمالات «مِن» در جمله در اثر شنیده شدن آن

پاسخ این اشکال را به شکل مفصل مطرح کردیم. نکته­ای که قصد داریم بر آن تکیه کنیم عبارت از آن است که ممکن است شخصی بگوید علت خطور معنای ابتدائیت به ذهن، آن است که «مِن» را سابقاً در جملات مختلف و در موارد استعمال گوناگون شنیده­ایم لذا الآن با شنیدن دوبارۀ آن، موارد استعمال سابق، برایمان تداعی شده و به واسطۀ آن استعمالات، به معنای مورد نظر منتقل می­شویم. به عبارت دیگر وقتی الآن واژۀ «من» را به تنهایی می­شنویم، معنای ابتدائیتی که در «سِرتُ من البصرة»، «ذهبتُ من البیت» و سائر استعمالات مشابه وجود داشته، به ذهنمان متداعی می­شود. پس شنیدن «مِن» و خطور معنای ابتدائیت به ذهن، به دلیل آن نیست که خودش دالّ بر معنا است بلکه به جهت آن است که ذهن ما را به استعمالاتی رهنمون می­سازد که آن استعمالات، دالّ بر معنا هستند، پس خود «مِن» مستقیماً دالّ بر معنا نیست بلکه دالّ بر دالّ است. به تعبیر دیگر گویا بین لفظ «مِن» و استعمالات مختلف آن در جملات، یک نوع قرن اکید وجود دارد که سبب می­شود ذهن با شنیدن لفظ «مِن» به الفاظ موجود در جمله حرکت کند و الفاظ موجود در جمله، ذهن را به سمت معنا حرکت دهند.

شبیه همین اشکال در اینجا نیز قابل ذکر است. اینکه معنای مستفاد از «السیر من البصرة» در جایی که از تموّج هوا شنیده شود، غیر از معنای مستفاد از «سیر»، «الابتداء» و «البصرة» است، ناشی از آن است که شنیده شدن «السیر من البصرة» از تموج هوا، ذهن ما را به استعمالات صادر شده از متکلم ذی­شعور رهنمون ساخته و آن استعمالات، ما را به معنا، منتقل می­کنند. یعنی چون در معمول موارد، این الفاظ از متکلم ذی­شعور صادر می­شود، شنیده شدنش از تموج هوا، ذهن را به الفاظ صادر شده از ذی­شعور حرکت داده و آن الفاظ، ذهن را به معنا هدایت می­کنند.

پس اگر از وجدانی بودن تغایر معنای «من» و معنای «ابتداء»، چشم­پوشی کنیم، محقق خراسانی می­تواند چنین پاسخی را نسبت به اشکال آقای شهیدی مطرح کند. پس اصل نقض، نقض درستی است ولی نه به دلیل اینکه اگر از تموج هوا شنیده شود، معنایی را به ذهن خطور می­دهد چون اگر از انسان شنیده شود نیز معنا را به ذهن خطور می­دهد لذا نکتۀ اصلی آن است که وجداناً معنای متفاهم از لفظ «مِن» با معنای متفاهم از «ابتداء» فرق دارد و این فرق ناشی از کیفیت استعمالشان نیست بلکه در حاقّ معنا نهفته است.

امّا اگر شخصی همچون محقق خراسانی بر این مطلب اصرار داشته باشد که معنای موضوع­له و مستعمل­فیه در این دو یکسان است به نظر می­رسد نتوان چنین اشکالی را نسبت به او مطرح کرد.

## نقض چهارم به دیدگاه محقق خراسانی: نیاز به وجود رابط در جملات

اشکال دیگر آقای شهیدی که ما نیز مشابهش را در حاشیۀ کتابمان نوشته بودیم، عبارت از این است:

8- ان المعنی الحرفی مما یحتاج الیه فی ایجاد الربط بین مفردات الجملة، فلابد ان یکون المعنی الحرفی عین الربط والا احتاج الی رابط آخر یربطه بمفردات الجملة، وأما المفهوم الاسمی کمفهوم الابتداء فلایمکن ان یکون رابطا بین مفردات الجملة، وهذا یکشف عن مغایرة المعنی الحرفی مع المعنی الاسمی ذاتا.[[10]](#footnote-10)

ایشان می­فرمایند ما در جملات، به وجود یک رابط نیازمندیم تا مفردات جمله را به یکدیگر مرتبط کند و واژۀ «ابتداء» از آن جهت که دربردارندۀ معنای اسمی است، نمی­تواند رابط بین مفردات باشد.

### پاسخ نقض چهارم: وارد نبودن اشکال در فضای فکری محقق خراسانی

به نظر می­رسد اشکال، به این شکلی که توسط آقای شهیدی مطرح شده وارد نیست. محقق خراسانی یک تصویر ذهنی دارند که تا وقتی آن تصویر ذهنی تخطئه نشود، اینگونه اشکالات به ایشان وارد نمی­شود. تصویر ذهنی محقق خراسانی به این شکل است که یک مفهوم واحد، به دو شکل قابل لحاظ است؛ ذهن انسان می­تواند مفهوم واحد را یکبار مستقل و بار دیگر، اندکاکی ملاحظه کند؛ پس محقق خراسانی معتقد است ذهن انسان قادر است مفهوم اسمی را به عنوان حالت در غیر ملاحظه کند.

ما سابقاً گفتیم این مطلب نادرست است. اینکه ذهن انسان بتواند یک مفهوم را به دو گونه ملاحظه کند صحیح نیست. اینکه یک مفهوم به چه شکل لحاظ شود، در اختیار ما نیست بلکه تابع هویّت خود آن مفهوم است؛ پس اگر بخواهیم یک مفهوم ربطی تصویر کنیم می­بایست ربطی بودن در حاقّ ذات خود آن مفهوم نهفته باشد.

اگر تصویر ذهنی محقق خراسانی صحیح باشد، دیگر نقض آقای شهیدی به ایشان وارد نیست. تصویر محقق خراسانی آن است که یک معنای اسمی، می­تواند به دو گونه ملاحظه و استعمال شود؛ به عبارت دیگر ذهن انسان قادر است معنای اسمی را به عنوان حالت در غیر ملاحظه نموده و در جمله استعمال کند بنابراین همان حالت در غیر بودنی که توسط ذهن انسان برای مفهوم در نظر گرفته شده، می­تواند بین مفردات جمله ارتباط ایجاد کند و از این طریق، اشکال آقای شهیدی برطرف شود. در فضای فکری محقق خراسانی ذهن انسان قادر است مفهوم اسمی را حالت در غیر و مربوطاً الی الغیر، ملاحظه کند و همین نحوۀ ملاحظه برای ایجاد ارتباط بین مفردات جمله و حل شدن اشکال آقای شهیدی کافی است.

مگر اینکه اشکال آقای شهیدی به اشکال اصلی بازگشت کند؛ یعنی باید اصل تصویر ذهنی محقق خراسانی تخطئه شود. به عقیدۀ ما تصویر ذهنی محقق خراسانی «اعلی الله مقامه»، مبنی بر اینکه یک مفهوم می­تواند دو نوع کارکرد داشته باشد، معنای معقولی ندارد. اینکه یک مفهوم استقلالی ملاحظه شود یا اندکاکی و آلی و غیر مستقل، تابع هویّت خود آن مفهوم است؛ پس تا وقتی هویّت آن مفهوم، ربطی و اندکاکی نباشد، ما نمی­توانیم آن را به شکل حالت در غیر ملاحظه کنیم و به وسیلۀ آن ربط ایجاد کنیم.

## نقض پنجم به دیدگاه محقق خراسانی: ناکارآمدی تحلیل محقق خراسانی برای توجیه تفاوت بین نسبت تامه و نسبت ناقصه

همانطور که اشاره شد، ما در حاشیۀ کتابمان نقضی نسبت به دیدگاه محقق خراسانی ذکر نموده­ایم که شبیه نقض آقای شهیدی است. نقض آقای شهیدی در مورد مطلق نِسَب بود اما نقض ما این چنین نیست لذا ممکن است بتوان تا حدّی نقض بودنش را پذیرفت.

نقض مزبور آن است که تحلیل محقق خراسانی، قادر نیست تفاوت بین نِسَب تامه و نِسَب ناقصه را توجیه کند. یعنی مجرّد این که شیئی حالت در غیر باشد، کافی نیست برای اینکه بتواند نسبت تامه ایجاد کند.

مثلاً «زیدٌ قائمٌ» یک نسبت تامه است و «اتحاد زید و قائم» یک نسبت ناقصه است. «اتحاد زید و قائم» نسبت تامه­ای نیست که سکوت بر آن صحیح باشد بر خلاف «زیدٌ قائمٌ» که سکوت بر آن صحیح است. اگر تحلیل ما از معنای حرفی صرفاً چنین باشد که معنای حرفی، معنایی است که به عنوان حالت در غیر ملاحظه شده، چگونه می­توان چنین تفاوتی را بین نسبت تامه و ناقصه توجیه کرد.

عبارتی که در حاشیۀ کتابمان نوشتیم از این قرار است:

تفسیر الهیئات الدالة علی النسب التامة علی مبنی المحقق الخراسانی مشکلٌ بعدما لم تکن النسبة مجرّد حالة للطرفین فإن صیرورة الکلمات جملاً تامة أی یصحّ السکوت علیها لا تکون بمجرّد آلیّة المعنی الحرفی و إن شئت فلاحظ جملة «زیدٌ انسانٌ» مع عبارة «اتحاد زیدٍ مع انسانٍ» تری الفرق الواضح.

### پاسخ نقض پنجم: امکان تقسیم لحاظ آلی به دو گونۀ لحاظ موجود در نسبت تامه و نسبت ناقصه

ولی به نظر می­رسد اشکال ما نیز به محقق خراسانی وارد نیست. محقق خراسانی در اینجا در مقام بیان اصل معنای حرفی هستند؛ ایشان در صدد بیان این نکته است که معانی حروف، یک نقطۀ مشترک دارند مبنی بر این که تمامشان، به عنوان حالت غیر ملاحظه می­شوند اما نه اینکه بین معانی حرفی، هیچ تفاوتی ندارند. بر همین اساس می­توان گفت معنای حرفی، گاهی حالت در غیر بما إنه نسبة تامة است و گاهی حالت در غیر بما أنه نسبة ناقصة است؛ این فارق نکته­ای است که جداگانه باید مطرح شود و محقق خراسانی در مقام تبیین این نکات نبوده است لذا نمی­توان این مطلب را به عنوان اشکال به ایشان مطرح کرد.

اگر تصویر ذهنی محقق خراسانی را صحیح بدانیم و بگوییم مفهوم واحد می­تواند به گونه­های مختلفی ملاحظه شود، دیگر چنین اشکالاتی به محقق خراسانی وارد نبوده و قابل پاسخ است. پاسخی که می­توان به نقض مزبور مطرح کرد آن است که مفهوم اتحادی که به عنوان ارتباط بین زید و قائم مطرح است، گاهی به نحو مستقل و گاهی بما أنه حالة للغیر و دالّ علی النسبة التامة و گاهی بما أنه حالة للغیر و دالّ علی النسبة الناقصة ملاحظه می­شود. پس همچنانکه می­توان لحاظ استقلالی و لحاظ اندکاکی را در مورد مفهوم واحد در نظر گرفت، خود لحاظ اندکاکی را نیز می­توان به دو گونۀ نسبت تامه و ناقصه ملاحظه نمود.

خلاصه اینکه گوینده می­تواند اتحاد بین زید و قائم را به سه شکل ملاحظه کند:

1. ملاحظۀ استقلالی مفهوم اتّحاد.
2. ملاحظۀ اتحاد بما أنه موجود فی النسبة التامة.
3. ملاحظۀ اتحاد بما أنه موجود فی النسبة الناقصة.

پس تعبیر «أرید» که در این قطعه از کلام محقق خراسانی مطرح شده «إنما الفرق هو أنه وضع ليستعمل و أريد منه معناه حالة لغيره و بما هو في الغير و وضع غيره ليستعمل و أريد منه معناه بما هو هو[[11]](#footnote-11)» و لحاظ مفهوم واحد را به دو گونۀ استقلالی و غیر استقلالی تقسیم نموده، در مورد گونۀ دوم (یعنی لحاظ غیر استقلالی) نیز می­توان دو گونه اراده و لحاظ برای متکلم تصویر نمود؛ یکی لحاظ غیر استقلالی موجود در نسبت تامه و دیگری لحاظ غیر استقلالی موجود در نسبت ناقصه.

ایشان در صدد بیان آن است که معنای هیأت، اندکاکی نیست بلکه نحوۀ استعمال هیأت، اندکاکی است؛ بنابراین همچنانکه فرمودید «من» و ابتداء» به یک معنا هستند و هردوشان برای یک معنا وضع شده و در همان نیز استعمال شده­اند، و تفاوتشان در کیفیت استعمال است، شبیه همین نکته را می­توان در مورد مفهوم اتحاد نیز مطرح کرد و از این طریق نقض را پاسخ داد.

عمدۀ قضیه آن است که فرمایش محقق خراسانی خلاف وجدان است.

# مسلک سوم در معنای حروف: مسلک نسبیّت

هم­اکنون قصد داریم بحث را در خصوص حروفی که از مقولۀ نِسَب هستند، مطرح ­کنیم چون یک مشکلی که در آغاز بحث نیز به آن اشاره کردیم، عبارت از آن است که تصور شده تمام حروف باید به یک شکل تحلیل شوند؛ یعنی تصور شده تمام حروف باید به معنای نسبت باشند یا تمامشان باید به معنای تحصیص باشند؛ در حالی که حروف مختلف هستند و نباید تمامشان را به یک شکل تحلیل کرد.

ما در اینجا عمدتاً ناظر به مثال­هایی هستیم که در کلام آقایان مطرح شده است؛ مثال­های ذکر شده عبارتند از «مِن» و «فی» و حروفی از این قبیل.

مشهور علماء، حروف را دالّ نسبت دانسته­اند و این مطلب را به گونه­های مختلفی بیان نموده­اند. هم­اینک قصد داریم مسلک نسبیّت را به تقریر محقق نائینی دنبال کنیم.

## تقریر محقق نائینی از مسلک نسبیّت: تقسیم مفاهیم ذهنی به دو گونۀ اخطاری و ایجادی

چکیدۀ فرمایش محقق نائینی[[12]](#footnote-12) از این قرار است که مفاهیم ذهنی به دو گونۀ اخطاری و ایجادی تقسیم می­شوند. مفاهیم اخطاری، در عالم مفهومیّت استقلال داشته و از یک واقعیت خارجی حکایت می­کنند. اما مفاهیم ایجادی، استقلال ندارند بلکه در ذهن وجود پیدا می­کند بی­آنکه بر چیزی در ورای خودشان دلالت کنند بلکه خودشان موجِدِ یک شیء هستند.

این روح مطلبی است که محقق نائینی سعی نموده است آن را با بیانات مختلفی ذکر کند. بیانات ایشان در اجود التقریرات را ملاحظه بفرمایید.

مرحوم آقای روحانی[[13]](#footnote-13) و مرحوم آقای صدر[[14]](#footnote-14) و دیگر بزرگان، به محقق خوئی اشکال کردند که با وجود اینکه خودشان کلام محقق نائینی را تقریر نمودند، اما از اشکالاتی که مطرح کردند پیداست که مطلب محقق نائینی را درست متوجه نشده­اند.

تصور می­کنم اشکال بزرگان به محقق خوئی وارد است اما دوست داشتم تقریرات دیگران از کلام محقق نائینی را نیز ببینم. ممکن است در تقریرات دیگران، بحث به شکل روشن­تر بیان شده باشد و راحت­تر بتوان برداشتی که امثال مرحوم آقای روحانی و مرحوم آقای صدر از کلام محقق نائینی دارند، را تثبیت نمود.

اخیراً تقریر­های مختلفی از کلام محقق نائینی به چاپ رسیده است. اصول فقه مرحوم آ شیخ حسین حلّی، هر چند تقریر کلام محقق نائینی نیست، اما محور کلماتش، فرمایشات محقق نائینی است. ایشان در یک بحث می­گوید مرحوم کاظمی کلام محقق نائینی را به این شکل تقریر نموده است؛ محقق خوئی به شکلی دیگر تقریر نموده است؛ من نیز کلام محقق نائینی را به این شکل نوشته­ام. ایشان تقریرات مختلف کلام محقق نائینی را کنار هم گذاشته و صحت و سقم آن­ها را مورد بررسی قرار می­دهد لذا ایشان نسبت به فرمایشات محقق نائینی عنایت ویژه­ای دارد ولی فرصت نشد به کلام ایشان مراجعه کنیم.

مرحوم آقای شاهرودی نیز یکی از مقرّرین کلام محقق نائینی است.

یکی از کسانی که به فرمایشات محقق نائینی ناظر بوده ولی تقریراتشان چاپ نشده، آ میرزا مهدی اصفهانی بوده است؛ زمانی که ایشان به مشهد می­رود حامل افکار محقق نائینی بوده است هر چند این افکار، با افکار متداول اصولی در مشهد که توسط مرحوم آقا زاده فرزند محقق خراسانی و بر اساس کفایه رواج یافته بود، متفاوت بود.

لذا مناسب است برای درک بهتر کلام محقق نائینی به کلمات این بزرگان مراجعه شود.

تصور من نیز همچون سائر بزرگان، عبارت از آن است که محقق خوئی کلام محقق نائینی را به درستی متوجه نشده­اند ولی مناسب است سائر تقریرات هم ملاحظه شود تا چه بسا این مطلب به شکلی روشن­تر تثبیت شود چون این آقایان استدلال روشنی مطرح نمی­کنند که چرا مقصود محقق نائینی چنین است و محقق خوئی آن را درست متوجه نشده است.

در جلسۀ آینده به ذکر نکاتی در توضیح اشکالاتی که امثال آقای روحانی به محقق خوئی مطرح کردند خواهیم پرداخت.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 11 [↑](#footnote-ref-1)
2. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 61 [↑](#footnote-ref-2)
3. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل ج: 1 ص129 [↑](#footnote-ref-3)
4. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل ج: 1 ص130 [↑](#footnote-ref-4)
5. دراسات في علم الأصول، ج‏1، ص: 39: [↑](#footnote-ref-5)
6. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک الآلیة ، ص ۱۷۳ [↑](#footnote-ref-6)
7. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 236 [↑](#footnote-ref-7)
8. مباحث الاُصول القسم الأوّل ج: 1 ص132 [↑](#footnote-ref-8)
9. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، ۱- ایجادیة الحروف، ص ۱۷۴ [↑](#footnote-ref-9)
10. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، ۱- ایجادیة الحروف، ص ۱۷۴ [↑](#footnote-ref-10)
11. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 42 [↑](#footnote-ref-11)
12. أجود التقريرات، ج‏1، ص: 16 [↑](#footnote-ref-12)
13. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 99 [↑](#footnote-ref-13)
14. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 120 [↑](#footnote-ref-14)